

## توجه

این کتاب رایگان نیست. لطفا از نشر آن به هر روشی خودداری نمایید.  
جهت تهیه این کتاب به سایت [Marde1000miliardy.ir](http://Marde1000miliardy.ir) مراجعه نمایید.  
این کتاب داری مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است و  
کلیه حقوق آن متعلق به آقای سید علی اکبر علیزاده است.

488/000 تومان

قیمت این کتاب در سال 1404

## نظرات عده ای از خوانندگان این کتاب :

ایران ایران منش

۱۵/۰۹/۱۴۰۳

چقدر این کتاب زیبا و پرمحتوا بود. هزار بار هم بخونی کمه. من واقعا باید دست این نویسنده کتاب رو ببوسم خیلی خیلی از آقای سیدعلی اکبر علیزاده تشکر ویژه ای دارم کتاب های زیادی خوندم برای ثروت ولی انگاری یه جاهایی گنگ بود برام به جرات میتونم بگم این کتاب راهنمای نور درونی من بود که سر راهم قرار گرفت هر داستانش بارها اشک منو درآورد، میفهمم ثروت های خودساخته چقدر سخته، ولی

چقدر زیباست تمام تکنیک راه ها رو متوجه شدم نویسنده جان عزیز دمت گرم  
حالات باشه. مرسی مرسی مرسی این کتاب رو میپرستمش.

**abolfazl ebrahimi**

۱۴/۰۶/۱۴۰۱

انصافاً بهترین کتاب در بین نویسنده‌های ایرانی و خارجی بود که در زمینه ثروتمند  
شدن و افزایش مهارت خواندم، الکی قانون جذب و چرت و پرت نمیگه، بهترین  
راهکارها و توصیه‌ها رو ارایه میدن. روی بنده که خیلی تاثیر گذاشت، بعد از دو ماه  
گذشته که مطالعه‌اش رو به اتمام رساندم و نکته برداری کردم، یقین دارم که به تمام  
اهدافم در زندگی، به کمک خداوند متعال، خواهم رسید، ممنون از آقای علیزاده  
بابت کتاب عالیشون

رضا یوسفی

۲۶/۰۵/۱۴۰۳

تموم که شدی فکر کن پولدار شدی مخصوصاً اون داستان هاش که آدم ایمان میاره  
همیشه به ما هشدار داده‌اند که پول نمیتواند خوشبختی ما را تضمین کند اما باید  
پذیرفت که دنیای امروزی، دنیایی است که نمی‌تواند پول را حذف کند بنابراین اگر

به دنبال خوشبختی هستید باید دیدگاهمون رو نسبت به این مسئله تغییر دهیم واین

کتاب همانی است که دیدگاهمون رو نسبت به پول عوض می کند

مصطفی مظهری

۰۶/۰۱/۱۴۰۲

کتاب محشری بود،

آدمو مشتاق میکنه که تا آخرشو بخونه

میثم زرنندی پور

۱۸/۱۲/۱۴۰۱

داستانهای الهام بخش و خوبی داره

فاطمه بادرستانی

۲۷/۰۶/۱۴۰۱

کتابی که در قالب داستان‌هایی شیرین به طور انگیزشی روش‌های پولدار شدن رو به

مخاطب گوشزد میکنه روش‌هایی که درستیشون از نظر درک و عقل کاملاً مورد تایید

هست ممنون از آقای علیزاده نویسنده این کتاب خوب .

فرحناز شیری

۲۰/۰۱/۱۴۰۱

خوب بود و به صورت داستان نوشته شده بود و چون از نمونه‌های ایرانی موفق اسم

برده بود جالب بود

امیرعلی ملک محمدی

۱۶/۰۱/۱۴۰۱

واقعا کتاب بی نظیر بود خیلی عالی و دلنشین

**ROBERT ARAZIKHOJEH**

۰۱/۰۷/۱۴۰۰

از نظر من بهترین کتاب برای کسانی که میخوان واقعا ثروتمند بشن

مهدی غدیرزاده

۰۴/۰۶/۱۴۰۰

سلام این کتاب بسیار روان و داستان‌های دلنشینی داشت که مثال‌هایی برای پولدار

شدن زده بود این کتاب نور امید در دل شما روشن میکنه ممنون از آقای علیزاده

بابت این کتاب زیبا و دلنشین و پر از نکاتی که با عمل کردن به آن‌ها که انسان به

هدف می‌رساند

مسعود سمیعی

۲۶/۰۳/۱۴۰۰

درود و تشکر فراوان به آقای عزیزاده

بابت همچین کتاب ارزشمندی که در اختیار عموم قرار دادند.

کتابی روان و فوق العاده مفید به شدت توصیه می‌شود.

محمدحسین میثاق پور

۱۲/۱۱/۱۳۹۹

کتابی عالی و روان. توی این کتاب برخی از مهم‌ترین روش‌های کسب درآمد در

قلب داستان بیان شده. از ویژگی‌های مثبت این کتاب منطبق بودن با فرهنگ ایرانی

است.

محمد سنجانی

۲۹/۰۵/۱۳۹۹

کتاب بسیار مفید است. به زبانی ساده و سلیس نوشته شده و برای همه قابل استفاده

است.

ابراهیم نبی لو

۲۴/۰۱/۱۳۹۹

کتاب عالی و مفیدی هستش. حتما بخونید

محمدرفیع احمدی

۲۷/۱۲/۱۳۹۸

باسلام کتاب بسیار مفید و کاربردی هست و بنده بسیار استفاده کردم. و به دوستان

توصیه می کنم مطالعه این کتاب را در اولویت کاری خود قرار دهند.

محسن عرب

۱۶/۱۲/۱۳۹۸

بسیار کتاب عالی و روانی بود ذهن انسان را باز میکند واقعا راهکارهای ساده و عالی

و کاربردی در اختیار خواننده کتاب میگذارد باشد چراغی در تاریکی راه، به امید

پیروزی جوانان این سرزمین ممنون از نویسنده کتاب

نرگس خمیس آبادی

۲۸/۱۱/۱۳۹۸

بسیار کتاب مفید و پندآموزی بود

و فقط صرفا هدف نگارش این کتاب مفید پولدار شدن نیست

شاید درس انسان سازی و درست کاری هم از بازخوردهای کتاب بود

برای من عالی بود

و توصیه میکنم حتما بخونید این کتاب مفید و ارزشمند رو

حسین قاسمی

۲۴/۱۱/۱۳۹۸

با سلام کتاب را مطالعه کردم کتابی با محتوای غنی و نوشتاری روان که توصیه می‌کنم حتما مطالعه شود بی‌صبرانه منتظر سایر کتاب‌های جناب عزیزاده هستم

محمد باقر برکتی

۱۳/۰۵/۱۴۰۴

باسلام و خدا قوت خدمت جناب عزیزاده ممنون و سپاسگزارم بابت کتاب خوب و ارزشمند شما ی‌ی از بهترین کتابی که تا امروز خوندم جوری با اشتیاق خوندم که به اتمام شدن دوست داشتم بازهم داستانهای واقعی بخونم چطوری می‌تونم سبک‌های دیگری که در آخر کتاب نوشتید بخونم ممنون از شما تشکر

**Mehran Dalvandi**

۲۲/۱۱/۱۳۹۸

سلام آقای عزیزاده

خوبین

آقا میخوام بابت کتابتون تشکر کنم

واقعا کتاب عالی و پر معنی بود

و من الان به کمک شما واقعا تصمیم گرفتم پولدار خودساخته شم

امیدوارم با کمک‌های که شما تو کتابتون بهم کردین بتونم پولدار خودساخته شم

فقط یه سوال چه کتاب‌های دیگه‌ای بخونم که کمکم کنه؟

بعد از خوندن این کتاب تازه دارم کم کم میفهمم کجای زندگی‌ام و حسرت میخورم

که چرا زودتر به فکر پولدار شدن و با شما و کتاب‌های شما روبه رو نشدم.



بسم الله الرحمن الرحيم  
سپاس و ستایش خداوند بزرگ (ج) را  
خالق زمین و آسمان، خالق کتاب و قلم  
و درود بر محمد و آل محمد (ص)  
این کتاب را تقدیم می کنم به خداوند بزرگ (ج).  
باشد که تلاشم موجب رضایتش گردد.  
خداوندا (ج) ما را به راه راست هدایت فرما.  
راه آنان که به آنان نعمت بخشیده ای.

# تمام روش های پولدار شدن 1

نویسنده : سید علی اکبر علیزاده  
(کاشف تمام روش های پولدار شدن)

|                      |                                                          |
|----------------------|----------------------------------------------------------|
| سرشناسه              | : علی زاده، سید علی اکبر ، 1355 -، آرام                  |
| عنوان و نام پدید آور | : تمام روش های پولدار شدن 1/نویسنده سید علی اکبر علیزاده |
| مشخصات نشر           | : مشهد: آوای کتاب پردازان ،1398.                         |
| مشخصات ظاهری         | : ج: مصور. ؛ 5/14*5/21 س م .                             |
| شابک                 | : 978-622-99153-4-9                                      |
| وضعیت فهرست نویسی    | : فیپا                                                   |
| موضوع                | : موفقیت در کسب و کار                                    |
| موضوع                | : Success in business                                    |
| موضوع                | : موفقیت در کسب و کار--داستان                            |
| موضوع                | : Success in business--Fiction                           |
| موضوع                | : امور مالی شخصی                                         |
| موضوع                | : Finance-Personal                                       |
| موضوع                | : میلیونرها--ایران                                       |
| موضوع                | : Millionaires--Iran                                     |
| رده بندی کنگره       | : HF 5386                                                |
| رده بندی دیویی       | : 650/1                                                  |
| شماره کتابشناسی ملی  | : 5727111                                                |

|                         |                            |
|-------------------------|----------------------------|
| عنوان کتاب:             | تمام روش های پولدار شدن 1  |
| مؤلف:                   | سید علی اکبر علیزاده       |
| ناظر فنی چاپ و تولید:   | توحید کریمی                |
| ناشر:                   | انتشارات آوای کتاب پردازان |
| ویراستار:               | بهرام علیزاده              |
| صفحه‌آرایی و طراحی جلد: | محسن علیزاده               |
| نوبت چاپ:               | چاپ اول ۱۳۹۸               |
| شمارگان:                | 1000 نسخه                  |
| شابک:                   | 9-4-99153-622-978          |
| تلفن مرکز پخش:          | 09159314659                |
| پایگاه اینترنتی:        |                            |
| پست الکترونیکی:         |                            |

حق چاپ محفوظ است

## فهرست

1.....مقدمه

5.....نظر عده ای از خوانندگان این کتاب

6.....شماره ( 1 ) پولدار شدن به روش (تی هشت)

ماجرای شگفت انگیز کارتن خوابی که پولدار شد.

58.....شماره ( 2 ) پولدار شدن به روش (نردبان شغلی)

ماجرای زندگی کارگری که پولدار شد.

89.....شماره ( 3 ) پولدار شدن به روش (استاد بزرگ)

ماجرای استاد ثروت

114.....شماره ( 4 ) پولدار شدن به روش (بامبو)

ماجرای جالب یک مرد معمولی که پولدار شد.

144.....شماره ( 5 ) پولدار شدن به روش (پادشاهان)

ماجرای عجیب پیرمردی که پولدار شد.

شماره ( 6 ) پولدار شدن به روش (سیلر).....161

ماجرای واقعاً جالب از عاشقی که پولدار شد.

شماره ( 7 ) پولدار شدن به روش (استخدام).....188

ماجرای زندگی چوپانی که پولدار شد.

شماره ( 8 ) پولدار شدن به روش ( یوزپلنگ).....208

ماجرای هیجان انگیز ورشکسته ای که پولدار شد.

شماره ( 9 ) پولدار شدن به روش (پولدار ترین مرد تاریخ).....228

ماجرای حیرت آور تاجر بزرگ.

روش های دیگر برای پولدار شدن .....265

## مقدمه

جناب علیزاده! لطفا خودتان را معرفی کنید:



حدود بیست سال پیش، من بسیار افسرده، لاغر، ناامید، خجالتی و ناموفق بودم. آنقدر زجر می کشیدم که تصمیم گرفتم به زندگی ام پایان بدهم؛ اما دقیقاً در همان لحظه ای که می خواستم به زندگی ام پایان بدهم این جمله از آنتونی رابینز، زندگی ام را متحول کرد: ((ما می توانیم زندگیمان را تغییر بدهیم و آنچه را که می خواهیم و به دنبال آن هستیم به دست آوریم.)) بنابر این من به دنبال آنچه که می خواستم رفتم تا آن را به دست آورم.

من با تلاشی خستگی ناپذیر در باشگاه پرورش اندام، در مدت چهار ماه، حدود پانزده کیلو وزنم را اضافه کردم. معلّم و مدیر مدرسه شدم. روحیه ام را تغییر دادم و آنچه را که می خواستم به دست آوردم و شاد، خوشبخت و پرانگیزه به زندگی ادامه دادم.

پس از آن که خودم به موفقیت و شادی رسیدم تصمیم گرفتم تا به مردم کمک کنم تا آن ها هم در زندگی رنج نکشند و موفق و شاد زندگی کنند. هنگامی که این تصمیم را گرفتم فهمیدم بزرگترین مشکل مردم، مشکل مالی است؛ اما من با دانش و درآمدی که داشتم توان حلّ مشکلات مالی مردم را نداشتم؛ بنابراین تصمیم گرفتم تا دانش مالی و موفقیت مالی را نیز به دست آورم.

من بیش از سیصد کتاب درباره ثروتمند شدن خواندم. باور های مالی ام را تغییر دادم. قانون جذب را به کار گرفتم. مغازه زدم. زمین خریدم. کسب و کار راه انداختم. سایت زدم؛ اما نه تنها با این کارها به موفقیت مالی چشمگیری دست پیدا نکردم بلکه دائم شکست می خوردم. شکست، شکست و شکست. تا اینکه سرانجام؛ این جمله از رابرت کیوساکی وضعیت مالی ام را متحول کرد:

((اگر می خواهید به موفقیت مالی برسید باید روش مخصوص خودتان را پیدا کنید))  
من پس از سال ها تحقیق و تجربه، توانستم روش های زیادی برای موفقیت مالی کشف کنم. من روش مخصوص خودم را نیز کشف کردم و ظرف یکسال توانستم سرمایه ام را چند برابر کنم.

من، زندگی، درآمد و حتی سرنوشت انسان های زیادی را با دانش خود تغییر داده ام و اکنون در این کتاب دانش مالی ام را در اختیار تمام کسانی قرار می دهم که از مشکلات مالی، رنج می برند.

خواندن این کتاب فایده های زیادی دارد ازجمله:

- 1- یاد می گیرید پول زیادی به دست آورید و با آسایش بیشتری زندگی کنید.
- 2- یاد می گیرید روش های درست زیادی برای پولدار شدن وجود دارد.
- 3- روش مخصوص خودتان را پیدا می کنید تا زودتر به آزادی مالی برسید.
- 4- خواندن این کتاب شما را از بسیاری از شکست های مالی نجات می دهد و باعث می شود دچار بحران مالی نشوید.
- 5- در این کتاب مشکلات راه پولدار شدن را می شناسید و راه حل مقابله با آن ها را یاد می گیرید.
- 6- یاد می گیرید با تلاش کمتر پول بیشتری به دست آورید.
- 7- یاد می گیرید در هر سنی می توانید پولدار شوید.
- 8- متوجه می شوید وقتی آدم هایی که بی پول تر از شما بوده اند و توانسته اند پولدار شوند شما هم انگیزه می گیرید که می توانید پولدار شوید.
- 9- یاد می گیرید چگونه از شکست به موفقیت برسید.

10- یاد می گیرید زندگی بهتری برای خودتان بسازید.

11- یاد می گیرید بر ترس و تنبلی غلبه کنید.

12- و امیدوارم خواندن این کتاب شما را به خداوند(ج) نزدیک تر کند.

در این کتاب ، موفقیت مالی و پولدار شدن را در قالب ماجرا توضیح داده ام تا شما روش های پولدار شدن را بهتر درک کنید .ماجرا های این کتاب برگرفته از ماجرا های واقعی است . این کتاب 9\_ ماجرا دارد که خواندن هر کدام از آن ها به طور متوسط حدود یک ساعت زمان می برد.یعنی اگر شما روزی یک ساعت، یک ماجرا بخوانید؛ می توانید ظرف 9\_ روز این کتاب را تمام کنید. تنها بیست درصد از مردم یک کتاب را تا آخر می خوانند و فقط همین بیست درصد از مردم هستند که موفق تر از بقیه هستند. امیدوارم شما این کتاب را تا آخر بخوانید و جزو انسان های موفق و پولدار شوید.

معنوی و ثروتمند باشید.

علیزاده

(کاشف تمام روش های پولدار شدن)



## قسمتی از سوابق آقای عزیزاده :

\*نویسنده کتاب فوق العاده سود بیشتر با فروش بیشتر

\*نویسنده کتاب مغازه داری حرفه ای

\*مشاور اقتصادی کسب و کار

\*مربی ثروتجویان

\*مدیر واحد فرهنگی دیجیتال عزیزاده

\*بسیست سال سابقه آموزش

\*مدیریت مدارس آموزش و پرورش

و...



## نظر عده ای از خوانندگان این کتاب

محمد ایل بیگی گرو

دانشجوی مدیریت بازرگانی

من بعد از خواندن این کتاب خیلی انگیزه گرفتم. من عادت دارم هر کتابی که در زمینه موفقیت و ثروت هست در درجه اول در کتابخانه پیدا کنم و از روی آن یادداشت برداری کنم و بعد یادداشت هایم را مرور کنم. خواستم از این کتاب هم یادداشت برداری کنم اما دیدم واقعا باید این کتاب را همیشه داشت و همیشه باید تمام این کتاب را مرور کرد. همچنین مشتاقانه این کتاب را به اطرافیانم معرفی می کنم.

استاد مرتضی نظری

مدیریت زبانسرای نگاه نو

این کتاب به ما نشان می دهد غیر ممکن وجود ندارد. با تغییر طرز فکر و استفاده از راه حل های این کتاب می توانیم به راحتی ثروتمند شویم.

نوید ابراهیم زاده

دانشجوی مدیریت بازرگانی

این کتاب یک شجاعت خاصی به خواننده می دهد که بتواند حتی از فرصت های کوچکی که برایش پیش می آید به بهترین نحو استفاده کند. یک وقت هایی لازم است که تجربه کسب کنی تا بتوانی قدم های آینده را محکم تر برداری.

## شماره ( ۱ ) پولدار شدن به روش ( تی هشت )

ماجرای شگفت انگیز کارتن خوابی که پولدار شد.

\*اکنون ماجرای جوان بی پولی را می خوانید که گرفتار حادثه عجیبی می شود.

\*آیا دوستان او می توانند او را از زندان نجات بدهند؟

\*آن ها از چه راهی برای پولدار شدن استفاده می کنند؟

\*آیا تصمیم آن ها برای سرقت از بانک عملی می شود؟

\*آیا یک نفرشان گلیه خود را خواهد فروخت؟

\*پیرمردی که خود را پولدار معرفی می کند چه رازی را آشکار می کند؟

\*کارتن خواب پولدار کیست و چه نقشی در این ماجرا دارد؟

پسر جوان تند تر پا می زد و دوچرخه اش تند تر می رفت. او عاشق سرعت بود. کوچه ها خلوت بود و او با خیال راحت، تند تر و تند تر پا می زد. صد متر جلوتر یک نیشان آبی را دید که از کوچه بیرون آمد. پسر جوان تخمین زد تا وقتی که به نیشان برسد نیشان از جلوی او عبور کرده است و او به راحتی می تواند بدون کم کردن سرعت به راهش ادامه بدهد. بنابراین پا زدن دوچرخه را ادامه داد. همین که به نیشان رسید نیشان از جلوی دوچرخه عبور کرد؛ اما ناگهان پسر جوان در مقابل خود دختری با چادر سیاه مشاهده کرد. اتفاق در کمتر از یک ثانیه افتاد. او فرصت این را نداشت که حتی ترمز دوچرخه اش را بگیرد برای همین با شدت به دختر برخورد کرد. دختر فریاد کشید و روی زمین افتاد. پسر جوان هم از روی دوچرخه پرت شد و به زمین افتاد اما برای این که مردم به او نخندند به سرعت از روی زمین بلند شد. او به سمت دختر که روی زمین به حالت دراز کشیده افتاده بود رفت و نگاهی به دختر انداخت. از بینی دختر خون بیرون می آمد. پسر جوان به شدت ترسید و پا به فرار گذاشت. اما هنوز چند قدمی دور نشده بود که دو مرد جلوی او را گرفتند و نگذاشتند او فرار کند.

دختر را به بیمارستان منتقل کردند و پس از چند روز پزشکان گفتند: خون در قسمتی از مغز دختر لخته شده است و دختر از ناحیه دست ها و پاها فلج شده است. پسر جوان را هم که اسمش (پرویز) بود محاکمه کردند .

پدر و مادر دختر گفتند: یا پول دیه دخترمان را باید بدهی یا باید با دخترمان ازدواج کنی زیرا ما توانایی پرداخت هزینه های زندگی یک دختر فلج را نداریم.

پدر پرویز آبدارچی یک شرکت بود و پولی نداشت که دیه بدهد. پرویز از سوم راهنمایی مدرسه نمی رفت و تا الان که بیست و دو ساله شده بود در یک کارگاه کفاشی کار می کرد. او هیچ پس اندازی نداشت که بتواند دیه بدهد و حاضر هم نبود با یک دختر فلج شده ازدواج کند بنابراین به زندان افتاد.

او بعد از شش ماه که در زندان بود با خود فکر کرد که اگر تا آخر عمر هم در زندان باشد کسی نیست که دیه او را پرداخت کند پس بهتر است راهی برای آزادی خودش پیدا کند. او تصمیم گرفت با دختر فلج ازدواج کند اینجوری حداقل می توانست از زندان بیرون برود و شاید بتواند کاری کند تا بتواند دیه دختر را بدهد.

پرویز به خانواده دختر اطلاع داد که حاضر است با دختر آن ها ازدواج کند. بنابراین خانواده دختر رضایت دادند که او از زندان بیرون بیاید. بعد از چند روز هم مراسم عقد در خانه عروس برگزار شد . البته هیچ مهمانی دعوت نشده بود و فقط خانواده عروس و داماد بودند؛ زیرا هر دو خانواده از سر اجبار راضی به این وصلت شده بودند.

پرویز بعد از مراسم عقد چندین روز فقط فکر می کرد و بالش به کار کردن نمی رفت و دائم به این فکر می کرد که پول دیه را از کجا می تواند به دست آورد. او پیش دوستانش رفت تا از آن ها کمک و راهنمایی بخواهد. آن ها در خدمت سربازی با هم آشنا شده بودند . نام آن ها فرهاد ، کاظم ، غلام و حامد بود.

فرهاد جسور و بی باک بود. همیشه دوست داشت فرمانده شود.

کاظم خجالتی و سر به زیر بود اما آرزوهای بزرگی داشت.

غلام پسری بود که خود را مذهبی می گرفت.

حامد همیشه ناامید بود و نفوس بد می زد.

روزجمعه پرویز به همراه دوستانش پیاده به سمت بیرون شهر حرکت کردند تا هم بتوانند بیرون شهر روی درختان توت بروند و توت بخورند و هم درباره مشکل پرویز با هم صحبت کنند .

وقتی پرویز و دوستانش به محل درخت های توت رسیدند از درخت بالا رفتند و همین طور که توت می چیدند و می خوردند پرویز مشکلش را با دوستانش در میان گذاشت وگفت: بچه ها حالا من چه جوری می توانم پول دیه را جور کنم؟

کاظم آهی کشید و گفت: آه. همه ما مثل تو از خانواده های بی پول هستیم و هیچ کدامان چنین پولی نداریم که به تو بدهیم.

فرهاد گفت: ما که هیچی! پدران ما هم هیچ پولی ندارند.

کاظم گفت: راست می گویی فرهاد. ما که از بی پولی خیلی رنج کشیدیم. پدرم سرطان داشت و به خاطر بی پولی نتوانست خرج درمانش را بدهد و فوت کرد. مادرم مجبور شد به خاطر بی پولی با کسی که اصلا دوستش ندارد ازدواج کند. خودم به خاطر بی پولی یک دنیا عَقدِه و آرزوی برآورده نشده دارم. راستی بچه ها آیا شما هم از بی پولی رنج می کشید؟

فرهاد گفت: ما هم خیلی از بی پولی رنج کشیدیم . پدرم راننده نیسان بود که تصادف کرد و دستش فلج شده است . تازه نیسان را هم با گَلّی قرض خریده بودیم . مادرم از بی پولی پدرم آنقدر جوش می زند که دائم مریض است . من هم مثل کاظم از بچگی آرزوهایی دارم که هرگز برآورده نشده است . من آرزوهای بزرگی دارم که فقط با پول برآورده می شود . مثل ماشین آخرین سیستم. خانه ویلایی بزرگ با درختان سر به فلک کشیده و خدمتکاران زیاد . حامد گفت: ما هم خیلی بی پول هستیم . نه خانه داریم و نه ماشین و نه تفریح. ولی من خودم رازده ام به بی خیالی. چون کاری از دستم بر نمی آید. خداوند(ج) بی پولی و پولداری را تقسیم

کرده و سهم ما بی پولی شده است. من دیده ام که پدرم خودش را به هر دری می زند ولی به زور خرج ما را در می آورد.

غلام گفت: پول به چه درد می خورد؟ همه گناه ها زیر سر پول است. ما زندگی ساده ای داریم و به آن افتخار می کنیم. من از این که بی پول هستیم بسیار خوشحالم. وقتی پول داشته باشی همیشه غصه این را داری که چه جوری خرجش کنی که کم نشود. اصل زندگی به ساده زندگی کردن است.

کاظم گفت: اگر بتوانیم پولدار شویم تمام بدبختی های ما تمام می شود. بچه ها ! به نظر شما آیا راهی وجود دارد که ما بتوانیم پولدار شویم؟

فرهاد گفت: بله. بهتر است هر پنج نفرمان برویم بانک بزنیم و یک بار برای همیشه پولدار شویم و از بی پولی نجات پیدا کنیم.

حامد گفت: من که اصلاً شانس ندارم. همانجا دم درب بانک یا دستگیر می شوم یا مرا می کشند.

فرهاد گفت: فقط یک بار است. یک بار دزدی می کنیم و بعدش توبه می کنیم و تا آخر عمر، دیگر دزدی نمی کنیم و تازه کارهای خوب انجام می دهیم و به فقرا کمک می کنیم تا خداوند(ج) ما را ببخشد.

پرویز گفت: من که از دزدی می ترسم. آیا راه راحت تری برای پولدار شدن وجود دارد؟ فرهاد با خنده گفت: بله وجود دارد مثل: اختلاس، قاچاق مواد مخدر، و امثال این...

حامد گفت: راه پولدار شدن این است که یا باید پدرت پولدار باشد یا در سرنوشت نوشته باشند که پولدار شوی. در سرنوشت من هم جز بدبختی چیزی ننوشته اند. راه دیگر این است که خودمان را جلوی ماشین بیندازیم تا دست و پایمان بشکند و بعد دیه بگیریم. پول خوبی می دهند. آخرین راه هم این است که گُلّیه یا اعضای بدنمان را بفروشیم.

غلام با عصبانیت گفت: تمام راه حل هایی که شما برای پولدار شدن می گوئید همه اش گناه است. بهتر است پولدار شدن را کنار بگذارید. اگر خداوند (ج) بخواهد شما پولدار می شوید اگر هم نخواهد خودتان را به زمین و آسمان هم بزنی فایده ای ندارد.

حامد با ناراحتی گفت: غلام راست می گوید. پولدار شدن، دست خداوند (ج) است. من خیلی وقت ها فکر می کنم که سرنوشت من این است که بدبخت باشم چون همه که نمی شود خوشبخت باشند. خداوند(ج) خواسته که من جزو بدبخت ها باشم. همه که نمی شود پولدار باشند خداوند(ج) خواسته است که ما جزو بی پول ها باشیم. من نه درس می خوانم و نه سر کار می روم چون مطمئن هستم اگر خداوند(ج) بخواهد بدهد می دهد اگر هم نخواهد بدهد خودت را به زمین و آسمان هم بزنی نمی دهد.

غلام وقتی دید که حامد تمام تنبلی ها و بدبختی هایش را گردن خداوند (ج) می اندازد ناراحت شد و گفت: درست است که سرنوشت ما را خداوند (ج) نوشته است اما من شنیده ام اگر دعا کنیم خداوند (ج) سرنوشت ما را تغییر می دهد.

کاظم رو به غلام کرد و گفت: غلام! تو می گویی اگر دعا کنیم خداوند(ج) سرنوشت ما را عوض می کند؛ تو آدم خوبی هستی و دعایت مستجاب می شود پس برای ما دعا کن تا پولدار شویم.

غلام با ناراحتی گفت: مسخره می کنید؟! من نمی خواهم پولدار شوم. کاظم با حالت جدی گفت: تو پولدار نشو فقط برای ما دعا کن تا پولدار شویم. فرهاد با خنده و با لحنی کتابی به غلام گفت: ای شیخ بزرگ برای ما دعایی بنما. بلکه پولدار شویم.

حامد نیز همان لحن را ادامه داد و گفت: آری ای شیخ. فرهاد راست می گوید. دعایی بنما بلکه از نیکی تو؛ سرنوشت بد ما تمام شود.

بچه ها به غلام خندیدند و چهار نفری اصرار کردند تا آن ها را دعا کند.

غلام در رودرواسی افتاد و گفت: دستانتان را بلند کنید تا دعا کنم.

بچه ها دستانشان را بلند کردند.

غلام گفت: خدایا (ج) اگر صلاح می دانی این دوستان من را پولدار کن تا ...

دعای غلام که به اینجا رسید ناگهان حامد تعادلش را روی شاخه درخت از دست داد و با جیغ داخل جوی آب افتاد. بچه ها با ترس نگاه کردند و دیدند که حامد تمام بدنش خیس شده و با حالت بهت زده، دارد از جوی آب بیرون می آید. بچه ها وقتی دیدند دوستشان سالم است همه زدند زیر خنده. هههههه

حامد از آب بیرون آمد و با عصبانیت گفت: ببین غلام! دعای تو، ما را به چه روزی انداخت! و باز بچه ها خندیدند. هههههه

صدای خنده ناآشنایی توجه بچه ها را به خود جلب کرد. بچه ها ساکت شدند و به دنبال صدای خنده گشتند. پیرمردی با چهره ای نورانی و مهربان را دیدند که در سایه درخت نشسته بود و به کار آن ها می خندید.

پرویز با ناراحتی گفت: دارید به ما می خندید؟

پیرمرد خنده اش را تمام کرد و گفت: ببخشید مردان جوان. قصد نداشتم به حرف هایتان گوش کنم اما اینجا نشسته بودم و حرف هایتان را شنیدم که یکی از شما ها گفت: دزدی کنیم و بعد توبه کنیم. به عنوان یک مرد دنیا دیده به شما می گویم که: اگر دزدی کنید و بعد توبه کنید باید همه پول هایی را که دزدی کرده اید به صاحبانش برگردانید وگرنه توبه شما قبول نیست. وقتی هم که پول ها را به صاحبانش برگردانید دوباره بی پول می شوید. پس دزدی اصلا دردی را دوا نمی کند و شما باید از راه درست پولدار شوید.

فرهاد از درخت پایین پرید و گفت: آخر ما می خواهیم پولدار شویم و راه دیگری هم برای پولدار شدن نمی دانیم؟

پیرمرد: من شخصی را می شناسم که (پولدار خود ساخته) است. او را به شما معرفی می کنم تا روش های درست پولدار شدن را به شما یاد بدهد.

پرویز خیلی خوشحال شد و از روی درخت پایین پرید و گفت: خیلی عالی است. خواهش می کنم آدرس بدهید تا به نزد او برویم.

کاظم از درخت پایین پرید و گفت: پولدار خود ساخته یعنی چه؟



پیرمرد گفت: پولدار خود ساخته یعنی کسی که بی پول بوده است و بدون پشتوانه توانسته است خودش پولدار شود.

غلام هم از درخت پایین پرید و گفت: او آدم با ایمانی هم هست؟  
پیرمرد گفت: او صدها یتیم را سرپرستی می کند. و هزینه زندگی آن ها را می دهد. او در کارهای خیر کمک می کند و با هزینه خودش مدرسه و بیمارستان می سازد و هدیه می دهد. او صاحب هتل جهان است و اسمش داریوش خان است.

فرهاد گفت: من امروز می روم و با او صحبت می کنم .  
کاظم گفت: باید وقت بگیریم.

حامد گفت: او به ما بیچاره ها وقت نمی دهد . بیهوده خودتان را اذیت نکنید.  
پیرمرد گفت: من با او تماس می گیرم و برای شما وقت می گیرم. او دوست صمیمی من است.

پنج روز بعد :

پنج روز گذشت. بچه ها ساعت ده صبح، وقت ملاقات با داریوش خان داشتند. پرویز زودتر از همه سر قرار حاضر بود زیرا او استرس زیادی داشت و می خواست هرچه زودتر پولدار شود تا بتواند دیه دختر فلج شده را بدهد و از این ازدواج ناخواسته آزاد شود. چند دقیقه بعد دوستان پرویز هم سر قرار رسیدند و همه با هم به سمت هتل جهان حرکت کردند. هتل پنج ستاره و زیبا که در ده طبقه ساخته شده بود. سر در هتل به رنگ طلایی و بسیار بزرگ و زیبا بود. بچه ها در حالیکه با تعجب به هتل نگاه می کردند وارد هتل شدند.

حامد گفت : حالا داریوش خان کجاست؟

کاظم گفت: از قسمت پذیرش پرسیم.

در قسمت پذیرش، خانمی آن ها را به سمت دفتر داریوش خان راهنمایی کرد.

بچه ها وارد دفتر داریوش خان شدند:

کف دفتر با سنگ براق و سفید و زیبا پوشیده شده بود. یک میز بزرگ رو بروی بچه ها بود که مشخص بود میز داریوش خان است. پشت میز پنجره ای بسیار بزرگ بود که از آنجا تمام شهر معلوم بود و چشم اندازی بسیار زیبا از شهر دیده می شد. جلوی میز بزرگ تعدادی مبل

به رنگ طلایی گذاشته بودند. آنقدر تمیز بودند که می ترسیدی رویشان بنشیني مبدا کثیف شوند. بچه ها با تعجب و حیرت به در و دیوار نگاه می کردند که صدایی از پشت سر توجه آن ها را به خود جلب کرد:

سلام مردان جوان! خوش آمدید. بفرمایید بنشینید.

بچه ها پشت سرشان را نگاه کردند: مردی بلند قامت و خوشتیپ. با کت و شلواي سفید رنگ و کفش های آبی آسمانی. موهایش به سمت بالا شانه زده بود و لبخند بزرگی روی لبانش بود. صورتش مهربان بود و هنگامی که نگاه می کرد؛ می شد آرامش را درون قلبش احساس کرد. بچه ها روی مبل ها نشستند در همه آن ها این احساس بوجود آمد که پولدار شدن می تواند چقدر لذت بخش باشد.

داریوش خان گفت: آمده اید تا راه درست پولدار شدن را یاد بگیرید؟  
بچه ها گفتند: بله

حامد گفت: البته ببخشید. جسارت نباشد. من فکر می کنم در این زمانه دیگر نمی شود از راه درست پولدار شد!

فرهاد گفت: اصلاً ما فکر می کنیم راه درستی برای پولدار شدن وجود ندارد.

پرویز گفت: آیا واقعا آدمی مثل من می تواند پولدار شود؟

کاظم که خجالت می کشید سوال پیرسد به فرهاد گفت: پیرس چقدر طول می کشد تا ما پولدار شویم؟

فرهاد پرسید: چقدر طول می کشد تا ما پولدار شویم؟

داریوش خان گفت: معلوم می شود شما بچه های باایمان و کنجکاوی هستید. سوال های بسیار زیادی در ذهن شما هست مانند:

آیا پول انسان را به گناه آلوده می کند؟

آیا تنبل ها پولدار می شوند؟

آیا برای پولدار شدن نیاز به پشتیبان دارید؟

اگر شکست بخورم چه می شود؟

چند سال طول می کشد تا پولدار شوم؟

تا چه اندازه باید پولدار شوم؟

آیا پولدار شدن با افزایش درآمد فرق می کند؟

آیا سرنوشت شما این است که بی پول باشید؟

آیا پولدار شدن سخت است؟

آیا همه می توانند پولدار شوند؟

آیا پولدار شدن دست خداوند (ج) است یا دست ماست؟

آیا پولدار شدن نیاز به سرمایه دارد؟

ذهنم کار نمی کند آیا می توانم پولدار شوم ؟

آیا از راه درست می توان پولدار شد؟

آیا پولدار شدن در شأن ما هست یا نیست؟

آیا من می توانم پولدار شوم؟

آیا برای پول بیشتر باید بیشتر کار کنم؟

و سوال های دیگر...

پرویز گفت: راست می گوئید . همه این سوال ها در ذهن ما وجود دارد. از کجا فهمیدید؟

داریوش خان گفت: این سوال ها در ذهن همه انسان های بی پول وجود دارد اما چون جواب

درستی برای آن ها پیدا نمی کنند بی پول می مانند. اگر بتوانید جواب درست این سوال ها را

یاد بگیرید حتماً به پولدار شدن نزدیک می شوید.

داریوش خان کشوی میزش را باز کرد و چند برگه را در آورد و به بچه ها داد و گفت:

من دستورالعمل پولدار شدن به روش (تی هشت) را به شما می دهم تا از راه آن پولدار شوید.

اگر این دستورالعمل را انجام دهید حتماً پولدار می شوید:

## **دستورالعمل پولدار شدن به روش (تی هشت)**

- 1- **تهیه یا تولید:** محصولی پیدا کنید یا بسازید که مردم زیادی حاضر باشند بابت آن به شما پول بدهند. این محصول باید قابلیت تولید زیاد را داشته باشد.
  - 2- **تغییر:** در صورت لزوم تغییراتی در آن محصول بدهید یا اشکالاتی که آن محصول دارد برطرف کنید تا مطابق سلیقه مردم شود.
  - 3- **تأمین سرمایه:** برای تأمین سرمایه یا از هیچ شروع کنید یا قرض بگیرید یا سرمایه گذار و شریک پیدا کنید.
  - 4- **تثبیت:** در صورت لزوم آن محصول را ثبت و انحصاری کنید تا رقیب نداشته باشید.
  - 5- **تبلیغ و توزیع:** هر چقدر انسان های بیشتری از محصول شما با خبر شوند پولدارتر می شوید؛ برای این کار از تبلیغ و توزیع استفاده کنید.
  - 6- **تلاش:** ممکن است بارها اشتباه کنید این طبیعی است آنقدر اشتباه کنید تا راه درست را پیدا کنید.
  - 7- **تفکر:** هر مشکلی راه حلی دارد اگر راه حل را نمی دانستید یا فکر کنید یا پیرسید و مشورت کنید.
  - 8- **توکل:** همیشه نیروی معنویت مواظب شماست و زمانی که به بن بست رسیدید از او کمک بخواهید. نیروی معنویت ، تمام موجودات را به کمک شما خواهد فرستاد.
- فرهاد با کنجکاوی پرسید: منظورتان از تی هشت این است که این هشت مرحله با حرف (ت) شروع می شوند؟
- داریوش خان با لبخند گفت: آفرین. تو خوب می فهمی.
- فرهاد گفت: ببخشید داریوش خان. چه کسانی با این دستورالعمل پولدار شده اند؟
- داریوش خان گفت: اجازه بدهید تا ماجرای واقعی از زندگی آدم بی پولی که با این دستورالعمل پولدار شد را برایتان بگویم.
- بچه ها مشتاقانه و در سکوت منتظر شدند تا داریوش خان ماجرای پولدار شدن یک بی پول را بگوید:

## (ماجرای شگفت انگیز کارتن خوابی که پولدار شد)

داریوش خان گفت: سال ها پیش ، خانواده ای فقیر در شهر کوچکی زندگی می کردند. آن ها چهار فرزند داشتند. پدر خانواده به علت بیماری فوت کرد. مرد دیگری به خواستگاری مادر این خانواده آمد و گفت: من با شما ازدواج می کنم اما به شرط آن که بچه دار نشویم چون چهار تا بچه دارید و وضع مالی من هم خوب نیست. مادر خانواده قبول کرد.

چند سال گذشت و مادر خانواده پسری به دنیا آورد . پسری زشت و لاغر. مرد فقیر به مادر خانواده گفت: من با تو ازدواج کردم که بچه دار نشوی اما حالا که بچه دار شدی تو را طلاق می دهم. مادر خانواده ناراحت شد و با خود می گفت: کاش این پسر به دنیا نمی آمد. مادر خانواده اسم پسر تازه متولد شده را "محنت" گذاشت. چون وجود او باعث محنت و رنج شده بود.

محنت دوساله بود که مادرش با مرد دیگری به نام "اسماعیل آقا" ازدواج کرد. اسماعیل آقا هم آدم فقیری بود و علاوه بر آن بسیار بد اخلاق بود و دائم محنت را کتک می زد. وقتی محنت هفت ساله شد و دید که همسن و سال هایش با ذوق و شوق می خواهند به مدرسه بروند به مادرش گفت: من می خواهم به مدرسه بروم. اسم من را برای مدرسه بنویسید. مادرش به اسماعیل آقا گفت: اجازه بده محنت را در مدرسه ثبت نام کنم. اسماعیل آقا با عصبانیت گفت: من پول ندارم. لازم نیست این بچه مدرسه برود. باید کار کند و خرج خود را دریاورد. مادر اصرار کرد که بگذار پسر من به مدرسه برود و نصف روز کار کند. اسماعیل آقا باز هم قبول نکرد اما مادر آنقدر اصرار کرد تا اسماعیل آقا را راضی کرد.

محنت نصف روز مدرسه می رفت و نصف روز پیش نجار سر کوچه کار می کرد. زندگی به سختی برای محنت می گذشت. هم کار و هم مدرسه برایش سخت بود.

پنج سال به سختی گذشت . محنت 12 ساله شده بود و به کلاس پنجم می رفت . در یک غروب بسیار سرد زمستانی که برف تا زانو باریده بود اسماعیل آقا مبلغی پول به محنت داد و گفت: برو برای خانه خرید کن. محنت در مسیر رفتن به مغازه پول ها را گم کرد و به خانه برگشت. اسماعیل آقا او را به شدت کتک زد و گفت: تو پول ها را دزدیده ای . من دوست ندارم یک دزد در خانه ام باشد و محنت را از خانه بیرون انداخت. هوا سرد بود و برف می بارید . مادر محنت به شدت گریه می کرد و از اسماعیل آقا می خواست که فرزندش را ببخشد اما اسماعیل آقا کوتاه نمی آمد.

محنت هم عصبانی بود و هم از ناراحتی گریه می کرد . برای همین با خود گفت: من از این خانه فرار می کنم و دیگر هیچ وقت بر نمی گردم . محنت به راه افتاد و بعد از مدتی راه رفتن خسته شد . درب خانه ای در هوای سرد و زیر بارش سنگین برف نشست و در حالی که به شدت گریه می کرد کم کم خوابش برد.

پیرزنی که از کوچه عبور می کرد محنت را دید او را صدا زد . اما محنت هیچ جوابی نداد. بدنش داشت یخ می زد. پیرزن به کمک دو نفر دیگر محنت را به طویله برد و او را با پهن گاو پوشاند تا کم کم گرم شود زیرا اگر به خانه می برد ممکن بود سریع گرم شدن به محنت آسیب وارد کند.

یک روز گذشت و محنت از حالت یخ زدگی نجات پیدا کرده بود. پیرزن از او پرسید : تو کی هستی؟ چرا در هوای سرد در کوچه خوابیدی؟

محنت تمام ماجرای بدبختی هایش را با گریه برای پیرزن تعریف کرد و بعد از او پرسید: چرا من اینقدر بدبختم؟ چرا من به دنیا آمدم؟ چرا من این همه کار می کنم اما باز هم کتک می خورم؟ چرا من اینقدر زشت و لاغر هستم؟

اشک در چشمان پیرزن جمع شده بود. با حالت بغض گفت: پسر جان؛ بیشتر این بدبختی ها از بی پولی است.

اگر بی پول نبودید لازم نبود با این سن کم، کار کنی. اگر بی پول نبودید اسماعیل آقا از گم شدن پول ناراحت نمی شد. اگر بی پول نبودید تو اینقدر لاغر نبودی. بی پولی بد دردیۀ مادر! من خودم از بی پولی خیلی سختی کشیدم.

محنت پرسید: چه جوری می توانم پولدار بشوم؟

پیرزن پاسخ داد: نمی دانم مادر. هر کسی چیزی می گوید. بعضی ها می گویند باید در سرنوشتت نوشته شده باشد. بعضی ها می گویند فقط از راه خلاف می شود پولدار شد. بعضی ها هم می گویند باید سخت کار کنی تا پولدار بشوی. البته بعضی ها هم می گویند باید دعا کنی و از خداوند(ج) بخواهی تا پولدار بشوی. خلاصه هر کسی یک چیزی می گوید مادر! بعضی ها هم می گویند داخل خیابان های تهران پول ریخته کسی نیست پارو کند.

محنت به محض این که جمله آخر پیرزن را شنید خوشحال شد و چشمانش پر نور شد و گفت: من به تهران می روم و پولدار می شوم.

پیرزن گفت: نه مادر! تهران شهر بزرگی است. آنجا گم می شوی.

محنت: خواهش می کنم به من بگویید چگونه می توانم به تهران بروم؟ اینجا هیچ کس مرا دوست ندارد و من تنهایم.

پیرزن دلش به حال محنت سوخت و گفت: من به تو پول می دهم تا به تهران بروی شاید خداوند(ج) سرنوشت بهتری برایت رقم بزند.

محنت خوشحال شد و گفت: وقتی پولدار شدم پولتان را پس می دهم حتی خیلی بیشتر هم به شما پول می دهم.

دو روز بعد محنت به تهران رسید. صبح بود و محنت تا غروب داخل خیابان ها می گشت و

از مردم می پرسید: کجا پول ریخته است که من بروم آنها را جمع کنم؟ و همه به او

می خندیدند.

کم کم شب فرا رسید و محنت پولی نداشت و جایی را هم نداشت تا بخوابد. هوا سرد بود.

محنت با خود فکر کرد که باید از کسی کمک بخواهد. از چند مغازه خواست تا او را به عنوان

شاگرد قبول کنند اما هیچ کس حاضر نبود یک بچه تنها را به شاگردی قبول کند. هوا کاملاً

تاریک شده بود و محنت گرسنه و سرما زده به درب مغازه بخاری سازی رسید و با التماس گفت: اوستا خواهش می کنم بگذارید اینجا بخوابم عوضش هر کاری بخواهید برایتان انجام می دهم . من هیچ کسی را ندارم و از سرما و گرسنگی می میرم.

بخاری ساز دلش سوخت و گفت: من شاگرد نمی خواهم اما تو می توانی در بالکن مغازه بخوابی.

### هفت سال بعد:

هفت سال به سرعت گذشت. محنت در همان مغازه بخاری سازی مشغول به کار شده بود و شب ها همان جا می خوابید. او اکنون نوزده سال داشت و دو تا دوست پیدا کرده بود و دستمزدی که از بخاری سازی می گرفت در تفریح و خوشگذرانی با دوستانش خرج می کرد.

مغازه بخاری سازی نزدیک یک دبیرستان دخترانه بود. محنت دوست داشت عاشق زیباترین دختر آن دبیرستان شود و با او ازدواج کند. او دخترها را زیر نظر گرفت تا زیباترین آن ها را پیدا کند. سرانجام یک روز برق چشمانی سیاه و درخشان محنت را در جای خود میخکوب کرد. باورش نمی شد موجودی به این زیبایی وجود داشته باشد. چشمانی درشت و سیاه با مژه های بلند که می شد دانه دانه آن ها را شمرد. باد که می وزید موج هایی در چادر دختر ایجاد می شد که هر موجش صخره های قلب محنت را در هم می کوبید. گرمی لبخندش گرمتر از تمام بخاری های دنیا بود و شیطنتش موقعی که به دوستانش تنه می زد مانند باد ملایمی بود که کشتی عشق را به سمت جزیره خوشبختی می برد.

محنت هرشب از پنجره بالکن مغازه که رو به ماه باز می شد به ماه نگاه می کرد و می گفت: ای ماه زیبا ! می دانم چرا روز ها نمی آیی. زیرا شخصی زیباتر از تو، روی زمین را روشن می کند.



سرانجام روزی فرا رسید که محنت تصمیم گرفت عشق پاکش را با دختر زیبا در میان بگذارد. آن روز دختر زیبا به همراه دو دوستش از مسیر همیشگی عبور می کردند. محنت جلو رفت و در حالی که از اضطراب قلبش به شدت می زد و تمام بدنش غرق در عرق شده بود گفت: سلام خانم.

هر سه دختر ایستادند و با تعجب به او نگاه کردند و منتظر شدند ببینند این پسر چه می خواهد.

محنت با انگشت دستش به دختر زیبا اشاره کرد و با صدای لرزان گفت: من به شما علاقه مند شدم و..

هنوز حرف محنت تمام نشده بود که دوستان دختر زیبا، بلند خندیدند و با عجله رفتند. چشمان دختر زیبا پر از خشم و پر از اشک شده بود و با عصبانیت گفت: پسر زشت مُردنی! چطور جرأت کردی! من چه جویری پیش دوستانم سرم را بلند کنم؟ این را گفت و با عجله و گریه دور شد.

انگار تمام کره زمین را بلند کرده بودند و بر فرق سر محنت کوبیده بودند. پاهایش شُل شد. به زمین افتاد و زار زار گریه می کرد و با خود می گفت: خوب حق دارد. کدام دختر حاضر است با یک پسر زشت و لاغر و بی پول ازدواج کند؟

محنت دچار افسردگی بسیار شدیدی شد. او دائم به این فکر می کرد که چرا اینقدر بدبخت است؟ چرا اینقدر زشت و لاغر است؟ چرا هیچ دختری حاضر نیست با او ازدواج کند؟ چرا هیچکس او را دوست ندارد؟ و همین طور که فکر می کرد به یاد این حرف پیرزن افتاد که گفت: ((بیشتر این بدبختی ها از بی پولی است.))

اگر او پول داشت می توانست لاغری اش را درمان کند.

اگر او پول داشت خیلی از دختر ها حاضر بودند با او ازدواج کنند.

اگر او پول داشت همه او را دوست می داشتند.